

گیدنز با فرارفتن از دو گانه‌انگاری¹ کارگزار و ساختار بر این باور است که ساختارهای اجتماعی ساخته کارگزاری انسان هستند، ولی در عین حال ابراز و وسیله این ساخت نیز هستند (مارش و استوکر، 1384: 315). در تفکر گیدنز، در فضای مجازی کنش‌ها، این ساختارهای معنایی هستند که محدودیت‌ها و امکانات را فراروی کنشگران قرار می‌دهند و در نهایت از راه تعامل جدلی، آگاهی کنشگر را برای بهینگی بازکنش خود می‌افزایند (شهیدی، 1384: 275). بدین ترتیب، نظریه ساخت‌یابی گیدنز، در بافت و زمینه قرارداد کارگزار² مبین آن است که در نسبت دادن علیت سیاسی، ضرورت دارد که کنش اجتماعی و سیاسی را در درون زمینه‌ای که در آن رخ می‌دهد قرار داد (مارش و استوکر، 1384: 327). در کل و بر اساس این فرض هستی‌شناختی، اعمال اشخاص / کنشگران به جامعه قوام می‌بخشد و جامعه نیز به اشخاص / کنشگران (مشیر زاده، 1383 ب: 178).

3- نقش هویت در شکل دادن به منافع؛ از این نظر، هویت و منافع در سیاست بین‌الملل پایدار نبوده و دارای سرشتی از پیش داده شده نیستند، این مسأله همچنانکه در مورد هویت دولت کشورهای دارای حاکمیت صادق است، برای هویت آنارشی بین‌المللی نیز صادق است. مسأله مهم آن است که هویت‌ها و منافع چطور بر ساخته می‌شوند و چطور آنها از طریق تعامل بین‌المللی مشخص شناخته می‌شوند (Weber, 60 : 2002). بدین لحاظ، جریان‌های موجود در عرصه تعاملات بین‌المللی، هنجارها را به عنوان معیارهایی برای منافع عقلانی و خردمندانه واحدهای سیاسی مستقل تلقی می‌کنند و این هنجارها هستند که بر اساس آنها منافع صورت عینی به خود می‌گیرد (ازغندی، 1383: 24)، چرا که سازه‌انگاری در ارتباط با فهم و تبیین هنجارهایی که در قلمرو بین‌المللی عمل می‌کنند و تکوین آن قلمرو به وسیله این هنجارها است

¹ Dualism

² Contentualization

(Shapcott , 2001:5). در این راستا همچنین باید خاطر نشان کرد از آنجا که سازه‌انگاران بر این باورند که روابط بین الملل، در وهله اول، در برگیرنده حقایق اجتماعی است که فقط با موافقت انسان ایجاد می‌شوند (Waewer, 1999:4)، بنابراین تنها توافق کارگزاران، حقایق عینی دنیای سیاست را شکل می‌دهد (آدلر، 1376: 1162).

در ابتدای این بخش، صحبت از «برداشت نخست» در خصوص دیدگاه سازه‌انگاری به میان آمد. این سخن خود بدان معنا است که نویسنده دیدگاه سازه‌انگاری را به عنوان یک کل یکپارچه در نظر نمی‌گیرد. اما با این حال می‌توان به قدر مشترکی از مدعاهای اصلی سازه‌انگاران در سیاست و روابط بین‌الملل دست یافت. این مدعاها عبارتند از:

- 1- دولت‌ها، واحدهای اصلی تحلیلی، نظریه سیاسی بین‌المللی هستند؛
- 2- ساختارهای کلیدی در نظام دولت – ملت میان‌ذهنی هستند تا مادی؛
- 3- هویت و منافع دولت، بخش‌های ساخته شده مهم به وسیله ساختارهای اجتماعی هستند تا اینکه در خارج از نظام سرشت انسانی یا سیاست‌های داخلی قرار داشته باشند (Zehfuss, 2002 : 39).

دیدگاه سازه‌انگاری طیف متنوع و متفاوتی از نظریه‌پردازان را در بر می‌گیرد. الکساندر ونت¹، نیکلاس اونف²، امانوئل آدلر³، جان راگی⁴، فردریش کراتوچویل⁵، پیتر کاتزنشتین⁶ در این زمره‌اند. در این ارتباط، آنچه که بیش از هر چیز بازنمایی دارد، روایت مسلط ونت از سازه‌انگاری است. اما با این حال نویسنده با توجه به بازمانده‌های شناختی خود از راست‌کیشی⁷ سازه‌انگاری تبیینی ونتی فاصله گرفته، و

¹ Wendt , A.

² Onuf , N.

³ Adler, I.

⁴ Ruggie, J.

⁵ Kratochwil,F.

⁶ Katzenstein , P.

⁷ Orthodoxy

خود را به سازه‌انگاری تفسیری جان راگی نزدیک می‌سازد. بر این اساس است که نویسندگان به ارزیابی موضوع امنیت از دریچه مذکور می‌پردازد. اما پیش از آن ضروری است تا در سطور پسین مطالبی اندک در خصوص سازه‌انگاری تفسیری جان راگی ارائه شود. راگی سیاست بین‌الملل را بر اساس یک هستی‌شناسی رابطه‌ای مورد توجه قرار می‌دهد. از دید وی، نقطه تمرکز، آگاهی بشری و نقش آن در روابط بین‌الملل است. همچنین وی بر این باور است که بلوک‌های ساختمانی واقعیت هم‌اندیشه‌ای و هم‌مادی بوده و بازتاب‌دهنده نیت‌مندی جمعی¹ و نیت‌مندی فردی² هستند. راگی بر این باور است که در روابط میان دولت‌ها، فهم‌های میان‌ذهنی وجود داشته، و معنا، خود مستقل از زمان و مکان نیست. از این نظر، واقعیت‌های اجتماعی به این دلیل که همه کنشگران در مورد آنها اتفاق نظر دارند خلق می‌شوند. (مشیرزاده، 1384: 7-325). از دید راگی، رویه‌های کنشگران به قواعد و هنجارهای تعریف‌کننده نظام بین‌الملل قوام می‌بخشند (مشیرزاده، 1383 ب: 180). البته وی با اولویت دادن به قواعد و هنجارهای تکوینی، به نسبت قواعد و هنجارهای تنظیمی، آنها را بنیان‌های کل حیات اجتماعی می‌داند، اما در عین حال، چون این قواعد و هنجارها شیئی³ یافته‌اند، کسی آنها را به عنوان قاعده و هنجار در نظر نمی‌گیرد (مشیرزاده، 1384: 328). راگی با عنایت به هستی‌شناسی میان‌ذهنی مطروح، معرف‌شناسی و روش‌شناسی اثباتی را که به جدایی‌شناسا و شناخته⁴ و در نتیجه تمرکز بر نیروهای عینی محرک کنشگران حکم می‌کند ناکافی دانسته و معتقد به بهره‌جستن از روش تفسیری است. از دید، از آنجا که پدیده‌های بین‌المللی دارای حالت هنجاری هستند، بنابراین نمی‌توان آنها را با روش اثباتی مورد مطالعه قرار داد (مشیرزاده، 1383 الف: 3-132). در عین حال راگی معتقد

¹ Collective Intentionality

² Individual Intentionality

³ Objectify/Reification

⁴ Subject and Object

است که سازه‌انگاری ممکن است به تبیین علی¹ نیز بپردازد. اما در این حالت مقید به مدل قانونی - استنتاجی² در جهت تلاش برای دستیابی به قانون عام رفتاری نیست (مشیرزاده 1383 الف: 133). بدین ترتیب با توجه به کلیه مؤیدات فوق می‌توان شاخصه‌های دیدگاه سازه‌انگارانه جان راگی را به قرار ذیل برشمرد:

- 1- هویت و سرشت تعاملات و روابط میان آنها ثابت و لایتغیر نیست.
- 2- بلوک‌های ساختمانی واقعیت بین‌المللی هم منبعث از امر اندیشه‌ای و هم منبعث از امر مادی است.
- 3- معنا و عوامل اندیشه‌ای مستقل از زمان و مکان بوده، بلکه زمینه‌وند³ هستند (مشیر زاده، 1383 ب: 176).

به جهت ارائه مصداقی از شاخصه‌های مذکور می‌توان به نقطه نظر راگی در خصوص پدیده تغییر⁴ و مقوله آنارشی در نظام بین‌الملل توجه کرد. وی در انتقاد به نوواقع‌گرایی و التزی چنین استدلال می‌کند که جداسازی انعطاف‌ناپذیر سطوح تحلیل، بویژه میان سطوح داخلی، فراملی و ساختاری مانعی جهت فهم پیچیدگی‌های تغییر در نظام بین‌المللی است. بدین قرار از دید وی اگرچه هم نظام مدرن⁵ و هر نظام قرون وسطایی⁶ بوسیله آنارشی مشخص شده‌اند، اما به وسیله اصولی بر مبنای آنچه که واحدهای سازنده این دو نظام بر آنها حمل کرده بودند از یکدیگر متمایز شده، و آنارشی تنها به عنوان مشخصه نظام مدرن بازشناخته شده است (Griffiths, 1999: 195).
با توجه به استعانت راگی از روش تفسیری در دیدگاه سازه‌انگاری خود ضروری است تا بدین نکته نیز توجه کرد که از دیدگاه سازه‌انگاری تفسیری، سه جهان وجود

¹ Causal Explanation

² Nomological – Deductive

³ Contextual

⁴ Change

⁵ Modern System

⁶ Medieval System

دارد: جهان اول یا جهان مادی که متعلق به اجسام است، جهان استعلایی یا ذهنی که در برگیرنده وجدان، تجربه، افکار، احساسات و... بوده، و جهان فرهنگ که بازتاب‌دهنده تراوشات فکری انسان‌ها، دنیای زبان‌ها، افسانه‌ها و اساطیر، و نظریه‌های تفسیری است. در واقع از این نظر، در بطن دیدگاه سازه‌انگاری با تعامل میان دنیاهای مادی، ذهنی، و میان‌ذهنی روبه‌رو هستیم (خبیری، 1378: 175). اینجاست که روایت تفسیرگرایانه از سازه‌انگاری، بازنمودی از تحلیل گفتمان¹ است.

دیدگاه سازه‌انگاری و تکوین مطالعات امنیتی

نخستین کارهای امنیتی منبعث از دیدگاه سازه‌انگاری، معطوف به مبحث جماعات امنیتی² است. آدلر، کاتزنستین، و بارنت³ نظریه‌پردازان این حوزه خاص هستند. بر این اساس، نظریه‌پردازان مذکور با ادامه آراء و نظریه‌های کارل دویچ⁴ پیرامون رویکرد مبادلات - ارتباطات در نظریه‌های همگرایی⁵ از استنتاجات نظری دیدگاه سازه‌انگاری در مطالعات امنیتی بهره‌جسته‌اند. در اینجا لازم به ذکر است که مبحث جماعات امنیتی بخشی مهم از مباحث مرتبط با نظم‌های منطقه‌ای⁶ است. بر این اساس، نظریه‌پردازان مزبور به مقولاتی چون تأثیر فرایندهای اجتماعی و جامعه بین‌الملل بر تغییر سیاست‌های امنیتی، و همچنین تعریف منافع امنیتی بازیگران در پاسخ به عوامل فرهنگی در چهارچوب یک جماعت امنیتی می‌پردازند (خانی، 1383: 191-200). مبحث بسیار مهم دیگری که نویسنده لازم می‌داند تا پیش از وارد شدن به استنتاجات نظری خود

¹ Discourse Analysis

² Security Communities

³ Barant.M.

⁴ Deutsch , K.W.

⁵ Integration Theories

⁶ Regional Orders

پیرامون مطالعات امنیتی سازه‌انگاران به بدان اشاره کند طرح معماهای امنیتی¹ از سوی سازه‌انگاران است. در این ارتباط، سازه‌انگاران در خصوص چهار دسته از معماهای امنیتی توضیحاتی ارائه می‌دهند. اولین مورد، مقوله موازنه قدرت² است. سازه‌انگاران با ملحوظ داشتن نگاهی انتقادی نسبت به واقع‌گرایان، چنین استدلال می‌کنند که واقع‌گرایان در خصوص توانایی تخمین قدرت طرف دیگر توانا هستند، اما نمی‌توانند نحوه درک دولت‌ها از نیت خصمانه در برابر نیت دوستانه را نشان دهند. بدین قرار سازه‌انگاران در پاسخ به این معما اینگونه عنوان می‌دارند که هویت با فراهم آوردن معنا، تردیدها را کاهش می‌دهد. بر این اساس با اعطای توانایی به یک کشور جهت شناخت دشمن خود می‌توان تردیدها را به جای ناامنی قطعی بنشانند.

مسئله دیگر، مقوله تنگنای امنیتی است که منجر به وضعیت خودیاری³ در تعاملات امنیتی کنشگران می‌شود. در این ارتباط سازه‌انگاران، مفهوم هنجار را در مقابل این مسئله مطرح می‌کنند. آنها بر این باورند که اولاً، قطعیت همیشه منجر به امنیت نمی‌شود، و ثانیاً عدم قطعیت — تردید — همیشه منجر به عدم امنیت نمی‌شود. بدین ترتیب سازه‌انگاران جهت رفع این دو معضل، توسعه هویت و هنجارهای مشترک را پیشنهاد می‌کنند (عبداله‌خانی، 1383: 210_209). علاوه بر معماهای امنیتی فوق که واکنشی نسبت به معماهای امنیتی منتج از سنت واقع‌گرایی است، سازه‌انگاران، خود دو معمای امنیتی طرح کرده و به آنها پاسخ می‌دهند. در این راستا، اولین معمای امنیتی معطوف به نبود جنگ میان لیبرال دموکراسی‌ها است. از دید سازه‌انگاران دلیل این امر آن است که هنجارهای مصالحه و همکاری، مانع از تعارض شده و در نهایت، جنگ بین لیبرال دموکراسی‌ها متفی می‌شود. اما معمای دوم مطروح توسط سازه‌انگاران، معطوف به همشکلی الگوی توسعه نظامی جهانی است. از این نظر ارتش‌های سراسر دنیا خطوط کامل مشابهی به جهت

¹ Security Dilemma

² Balance of Power

³ Self - Help

سازمان‌یافتگی دارند. از دید سازه‌انگاران این همشکلی یک معما است، چرا که توسعه نظامی نیاز به سرمایه‌های ملی دارد و این امر خود در جوامع در حال توسعه یا توسعه-نیافته منجر به تشدید ناامنی می‌شود. پیشنهاد سازه‌انگاران به اینگونه جوامع روی آوردن به یک ارتش مردمی و فن‌آوری نظامی سطح پایین است، چرا که این نوع ارتش، بهتر از ارتش‌های جوامع مدرن با تهدیدات این دسته از کشورها که عمدتاً ناآرامی‌های داخلی بوده، منطبق است (خانی، 1383: 1 - 210).

حال پس از بیان این مقدمه ضروری، می‌توان به مسأله اصلی در گزارش پژوهش حاضر که همانا چگونگی توصیف امنیت به عنوان یک موضوع از دیدگاه سازه‌انگاری است، پرداخت. بر این اساس، در ابتدا لازم است که موضوعاتی در خصوص این مسأله مد نظر قرار گیرند. این موضوعات که بیانگر نقطه نظرات عبارتند از:

- 1- سازه‌انگاری بیش از آنکه به عنوان یک نظریه لحاظ شود، در حکم یک دیدگاه قلمداد می‌شود که وجه تفسیریش بر وجه تبیینی آن اولویت دارد.
- 2- امنیت به عنوان یک موضوع ناظر بر یک وضع امنیتی یکپارچه و غیرمقوله‌بندی شده است.

آنچه که در وضعیت جدید در ارتباط با موضوع امنیت حائز اهمیت شده، تغییر مرجع امنیت از دولت به جامعه است. از این نظر، به دلیل صورت‌بندی نوین اجتماعی، باید بین امنیت دولت و امنیت جامعه تمایز قائل شد. در این راستا لازم به توضیح است که امنیت دولت معطوف به حاکمیت¹ و امنیت جامعه، معطوف به هویت است (کلارک، 1382: 239). به زعم نویسنده، ما در وضعیت جدید جهانی شدن، یک قرارداد اجتماعی نوین داریم که صورت‌بندی‌های سنتی پیشین در مطالعات امنیتی را که «سرزمینی شده»² بود، تغییر داده است. در این راستا، راگی، خود بر این باور است که

¹ Sovereignty

² Territorialized

خصوصیت اصلی نظام مدرن حکومت، یعنی دولت - ملت سازماندهی سرزمینی حیات سیاسی بود که تحت یک مرکز معتقد و مشروع قرار گرفت. در این پارادایم امنیت به حوزه‌ای اطلاق می‌شود که دولت‌ها همدیگر را تهدید می‌کنند، همدیگر را به چالش می‌طلبند، امیال خود را بر دیگران تحمیل می‌کنند و از استقلال خود دفاع می‌کنند (قوام، 204:1382). بدین ترتیب در وضعیت مذکور که امنیت جامعه جایگزین امنیت دولت شده، پدیده‌ای تحت عنوان هویت امنیتی¹ طرح می‌شود. به زعم نویسنده تکوین این پدیده مرهون فرهنگ‌گرایی در روابط بین‌الملل و به تبع آن مطالعات امنیتی است. بر این اساس، پدیده هویت امنیتی بازتابی از آگاهی کنشگران/ کارگزاران است. این آگاهی خود در دو سطح قوام می‌یابد: سطح اول، همان سطح فردی بوده که در پیوند با نیت تک کنشگران/ کارگزاران است. کنشگران/ کارگزاران مذکور، هم در مقام حاکم و هم در مقام ناظر - اعم از فعال و مشارکت‌جو یا منفعل و متبوع - است. اما سطح دوم، همان سطح نظام‌گونه² بوده که در پیوند با نیت مجموع کنشگران/ کارگزاران بوده که خود برساخته‌ای تاریخی - انباشتی است. از این نظر سطح نظام‌گونه، مقوله ساختار را به ذهن متبادر می‌کند. بدین لحاظ، همچنانکه مشاهده می‌شود نویسنده در بازنمایی خود از مقوله آگاهی، در نهایت سطح نظام‌گونه را به دنبال سطح فردی (داخلی) ارائه می‌دهد؛ ضمن آنکه باید در نظر داشت که سطح نظام‌گونه خود بازتابی از هستی‌شناسی رابطه‌ای مورد نظر جان راگی نیز است. بدین قرار، واقعیات امنیتی در درجه اول متأثر از امور اندیشه‌ای، و در درجه دوم، متأثر از امور مادی هستند. در این خصوص لازم به توضیح است که هر یک از کنشگران/ کارگزاران، در ابتدا و به هنگام مواجهه با یک وضع امنیتی، به امور مادی و عینی مرتبط چون رویه‌های عملی، تکنیک‌ها، تاکتیک‌ها، و ابزارهای دیگر کنشگران/ کارگزاران با توجه به تصورات، ادراکات و برداشت‌های خود

¹ Security Identity

² Systemic

صورت ذهنی می‌بخشند. در این مرحله و پس از ذهنی شدن امور مادی و عینی، کنشگران/کارگزاران مذکور به کنش کلامی در ارتباط با دیگر کنشگران/کارگزاران پرداخته و از رهگذر این تعامل، قواعد و هنجارهای امنیتی تکوین می‌یابند. بدین ترتیب فهم میان‌ذهنی کنشگران/کارگزاران نسبت به امور مادی اندیشه‌ای شده که متضمن آگاهی بوده به یک وضع امنیتی که خود زمینه‌وند است، معنا می‌بخشد. در این راستا بدیهی است که رویه‌های کنشگران/کارگزاران به تکوین قواعد و هنجارهای امنیتی می‌انجامد. در این حالت، سنجش قدرت قواعد و هنجارهای مذکور در تفسیر یک وضع امنیتی خاص بسیار حائز اهمیت است. به طور کلی می‌توان سه معیار را جهت سنجش قدرت قواعد و هنجارهای امنیتی به قرار ذیل برشمرد:

- 1- مشخص بودن قواعد و هنجارهای امنیتی؛
- 2- تداوم قواعد و هنجارهای امنیتی که مؤید مدت تأثیرگذاری و تداوم آنها در برابر چالش‌های در حال ظهور است؛
- 3- تطابق قواعد و هنجارهای امنیتی که مؤید پذیرش گفتمان مورد نظر است (عبداله خانی، 1383: 190).

بدین ترتیب، همچنانکه از موارد فوق مستفاد می‌شود، به میزان مشخص بودن، تداوم و تطابق قواعد و هنجارهای امنیتی، کنشگران/کارگزاران نیز به همان میزان در یک وضع امنیتی، به تصورات، ادراکات و برداشت‌های مشترک دست می‌یابند.

همچنانکه در سطور پیشین عنوان شد، هویت امنیتی بازتابی از آگاهی کنشگران/کارگزاران است. در این راستا باید خاطر نشان کرد که هویت امنیتی کنشگران/کارگزاران خود، از دو سطح قوام می‌یابد. به عبارت دقیق‌تر، به زعم نویسنده هویت امنیتی کنشگران/کارگزاران دارای دو وجه به قرار ذیل است:

- 1- وجه اکتسابی¹ یعنی آنچه که ما فکر می‌کنیم «خود» هستیم؛

¹ Achieved

2- وجه اسنادی¹ یعنی آنچه که دیگران فکر می‌کنند «ما» هستیم.

بدین ترتیب هویت‌های امنیتی از پیش داده شده و لایتغیر قلمداد نشده، بلکه با توجه به تفسیر کنشگران/کارگزاران از رویه‌های یکدیگر در یک بافت معنایی، در حال خودتحقق‌بخشی مداوم و پویا هستند.

در راستای مؤیدات فوق، مسأله بسیار مهمی عنوان می‌شود که همانند ساخت تفسیری امنیت² است از این نظر امنیت از سه عنصر نیت کنشگران/کارگزاران که ناظر بر ادراکات، تصورات، برداشت‌ها، اغراض و... است، زمینه یا بافت عمل که ناظر بر قواعد و هنجار است، و فیزیک عمل که ناظر بر رویه‌های به اجرا گذاشته شده است، تشکیل می‌یابد. بدین قرار، ساخت تفسیری امنیت مؤید آن است که درک امنیت به عنوان یک عمل اجتماعی نیازمند توجه به انگیزه کنشگران/کارگزاران، بافت و زمینه اجتماعی ظهور عمل امنیتی، و رویه‌های کنشگران/کارگزاران است. همچنین در کنار این مؤیدات باید به این موارد نیز توجه کرد که اولاً دستیابی به یک معنای واحد و جامع از امنیت به دلیل تفاوت نیت کنشگران/کارگزاران و ساخت و زمینه‌های اجتماعی، نه ممکن و نه مطلوب است؛ ثانیاً، بهترین روش در سیاستگذاری امنیتی، استفاده از تفهم در مورد دیگر کنشگران/کارگزاران است؛ و ثالثاً استفاده از روش بازی زبانی و نفوذ به لایه‌های زیرین امنیت، به دستیابی وجوه نسبتاً مشترکی در بین تفاسیر متنوع و متعددی از امنیت، و در نهایت پیدایی نوعی «شبه اجماع» می‌انجامد (افتخاری و نصری، 1383: 96). در این راستا، راهیابی به انگیزه‌های امنیتی کنشگران/کارگزاران صرف نظر از اعمال ظاهری و انگیزه‌های آنها، مستلزم توجه به لایه‌های پنهانانه ذیل است:

1- امنیت به عنوان یک عمل اجتماعی، که از این جهت قصدی³ بوده و معنای آن

معطوف به اعمال و افعال دیگر کنشگران/کارگزاران است؛

¹ Ascribed

² Interpretative Construction of Security

- 2- رویه اجتماعی کنشگران/کارگزاران در ارتباط با وضع امنیتی؛
 - 3- قواعد و هنجارهای اجتماعی در ارتباط با وضع امنیتی؛
 - 4- معنای مقوم¹ امنیت با توجه به پذیرش تصورات و تعاریف خاصی از قواعد و هنجارهای اجتماعی؛
 - 5- مفاهیم بنیادین²، چرا که امنیت در نزد هر کنشگر/کارگزار با جهان بینی او در ارتباط است (افتخاری و نصری، 1383: 92).
- حال ضمن عنایت به کلیه مطالب ارائه شده در این بخش و در مقام پاسخ به پرسش اساسی طرح شده در پایان مقدمه گزارش پژوهشی حاضر می‌توان اینگونه عنوان کرد که: با توجه به مؤیدات دیدگاه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، امنیت به عنوان یک موضوع، با تعامل میان هویت‌های امنیتی در دو سطح داخلی و نظام‌گونه، و ایجاد قواعد و هنجارهای مادی و عینی به صورت میان‌ذهنی فهم شده در یک بافت معنایی، تکوین می‌یابد.

نتیجه گیری

پاسخ ارائه شده در پایان بهره پیشین در خصوص چگونگی توصیف موضوع امنیت از دیدگاه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل متضمن دو استنتاج نظری بسیار مهم در مطالعات امنیتی است. در واقع از این نظر، مطالعات امنیتی سازه‌انگاران می‌تواند دو مسأله به ظاهر لاینحل در این ارتباط را حل کند. استنتاجات مذکور عبارتند از:

- 1- امنیت به عنوان یک موضوع مستلزم پذیرش یک سطح تقابلی³ ذهنی - عینی است؛ بر این اساس و با توجه به مؤیدات دیدگاه سازه‌انگاری امنیت ذهنی و امنیت

2- Constitutive Meaning

3- Basic Notion

³ Level of Contrast

عینی¹ غیر قابل تمایز و تفکیک هستند.

2- امنیت به عنوان یک موضوع مستلزم پذیرش یک سطح تحلیلی داخلی - خارجی یا داخلی - بین المللی² است؛ از این نظر با توجه به مؤیدات دیدگاه سازه-انگاری، شکاف بزرگ³ در دو سطح داخلی و خارجی بی معنا است. بدین قرار امنیت داخلی⁴ و امنیت خارجی⁵ غیر قابل تمایز و تفکیک هستند.

توجه سازه‌انگاری به طور توأمان به امور اندیشه‌ای و مادی، تکوین قواعد و هنجارها در دو سطح داخلی و نظام‌گونه، و فهم‌های میان‌ذهنی مؤلفه‌های قابل توجه‌ای در ارزیابی مقوله امنیت محسوب می‌شوند. در جهان معاصر روابط بین‌الملل که فرهنگ اهمیتی مضاعف یافته است، دیگر نمی‌توان از چشم‌انداز تنگ‌نظرانه سنت واقع‌گرایی که صرفاً بر ملاحظات مادی تکیه کرده مقوله امنیت را ارزیابی کرد. تحولات پس از جنگ سرد، به خصوص تحولات پس از رویداد تاریخ‌ساز یازده سپتامبر 2001، نشان داد که فهم کنشگران از یکدیگر - آنچه فکر می‌کنند هستند - در شکل‌گیری هویت‌های امنیتی بسیار حائز اهمیت است. این تحول کیفی توجه صرف به مسائل عینی و سطح تحلیل بین‌المللی را خدشه‌دار ساخت، چرا که معادلات امنیتی جدید ملاحظاتی را سبب شد که جز با توجه به فهم کنشگران از یکدیگر در یک بافت فرهنگی امکانپذیر نیست؛ امری که تا زمان حاضر نیز تداوم یافته است.

¹ Objective Security

² Domestic-International

³ Great Divide

⁴ Internal Security

⁵ External Security

منابع

- اخوان زنجانی، داریوش (1381) **جهانی شدن و سیاست خارجی**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
- ازغندی، علیرضا (1383) "سازه انگاری: چارچوبی تئوریک برای فهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، **دانشنامه حقوق و سیاست**، دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی. 1 (1).
- اسمیت، استیو (1383) **رویکردهای واکنش گرا و سازه انگاری در نظریه های بین المللی** در: جان بلیس و استیو اسمیت. جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین: زمینه تاریخی، نظریه ها، ساختارها و فرایندها. ترجمه ابوالقاسم راه-چمنی و دیگران. دو جلد. تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقاتی بین المللی ابرار معاصر تهران. جلد اول.
- افتخاری، اصغر (1382) "روش شناسی اثباتی در مطالعات امنیتی". **فصلنامه مطالعات راهبردی**. 6(1).
- افتخاری، اصغر و نصری، قدیر (1383) **روش و نظریه در امنیت پژوهی**. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- آدلر، امانوئل (1376) "سازنده گرایی در سیاست جهانی". ترجمه هوشنگ راسخی. **فصلنامه سیاست خارجی**. 11(4).
- بوزان، باری (1378) **مردم، دولت ها و هراس**. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تریف، تری، کرافت، استوارت، جیمز، لوسی و مورگان، پاتریک (1381) **رویکرد پست پوزیتیویستی**. در: افتخاری اصغر (گردآوری و ترجمه). مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- تریف، تری، کرافت، استوارت، جیمز، لوسی و مورگان، پاتریک (1383) *مطالعات امنیتی نوین*. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- خبیری، کابک (1379) *گفتمان سازنده‌گرایی در روابط بین‌الملل*. در: محمد رضا تاجیک (به اهتمام). مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمان. تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
- رابرتسون، رونالد (1382) *جهانی شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی*. ترجمه کمال پولادی. چاپ دوم. تهران: نشر ثالث.
- شهیدی، محمود (1384) "صلح پست‌مدرن بر مبنای سازنده‌گرایی". *فصلنامه راهبرد*. 38.
- عبدالله خانی، علی (1383). *نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای برای طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*. تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- قوام، سید عبدالعلی (1382) *جهانی شدن و جهان سوم: روند جهانی شدن و موقعیت جوامع در حال توسعه در نظام بین‌الملل*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- قوام، سید عبدالعلی (1384الف) «سازه‌انگاری: سنتزین پوزیتیویسم و پست پوزیتیویسم». *دانشنامه حقوق و سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی*. 1(2).
- قوام، سید عبدالعلی (1384ب) «فرهنگ: بخش فراموش شده یا عنصر ذاتی نظریه روابط بین‌الملل». *فصلنامه سیاست خارجی*. 19(2).
- کرافت، استوارت و تریف، تری (1381) *چرخش به سوی پست پوزیتیویسم*.

- ترجمه علیرضا طیب. فصلنامه مطالعات راهبردی. 5(2).
- کلارک، یان (1382) **جهانی شدن و نظریه روابط بین الملل**. ترجمه فرامرز تقی لو. تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
- مارش، دیوید و استوکر، جری (1384) **روش و نظریه در علوم سیاسی**. ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی. چاپ دوم. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مرل، مارسل (1374) "نقش عوامل فرهنگی در روابط بین الملل". ترجمه احمد نقیب زاده. **ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی**. 9 (2و1).
- مشیرزاده، حمیرا (1383ب) **سازه انگاری به عنوان فرانظریه روابط بین الملل**. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. 65.
- مشیرزاده، حمیرا (1383ب) "گفتگوی تمدن ها از منظر سازه انگاری". **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران**. 63.
- مشیرزاده، حمیرا (1384) **تحول در نظریه های روابط بین الملل**. تهران: انتشارات سمت.
- مک کین لای، رابرت. دی و لیتل، ریچارد (1380) **امنیت جهانی، رویکردها و نظریه ها**. ترجمه اصغر افتخاری. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هادیان، ناصر (1382) "سازه انگاری: از روابط بین الملل تا سیاست خارجی". **فصلنامه سیاست خارجی**. 17(4).

-Bellamy, Alex J. (2007) **English School**. In Martin Griffiths, ed. *International Relations Theory for the Twenty-First Century: An Introduction*. London: Routledge.

-Copeland, Dale C. (2006) **Constructivism Challenge to Structural Realism: A Review Essay**. In Stefano Guzzini and Anna Leander, eds. *Constructivism and International*

- Relations: Alexander Wendt and His Critics. London: Routledge.
- Griffiths, Martin (1999) **Fifty Key Thinkers in International Relations**. London: Routledge 1999.
- Lantis , Jeffrey S. (2002) "Strategic Culture and National Security Policy". *International Studies Review*. 4(3).
- Reus-Smit, Cristian (2005) **Constructivism"**. In **Scott Burchill et al.** Theories of International Relations. Third Edition. New York: Palgrave Macmillan. 188-212.
- Shapcott, Recharad (2001) **Practical Reasoning: Constructivism, Critical Theory and The English School**. Paper Prepared for the 4th Pan European Conference. Canterbury. University of Kent. Available at: <http://www.Leeds.ac.uk>.
- Waever , Ole (1999) **The English Schools Contribution to the Study of International Relations**. Prepared for the Panel: A Reconsideration of the English School: Close or Reconvene ?. At the 24th Annual Conference of the British International Studies Association. Manchester Conference Center (UMIST). Available at: <http://www.Leeds.ac.uk>.
- Weber, Cynthia (2002) **International Relations Theory: A Critical Introduction**. London: Routledge.
- Wendt, Alexander (1999) **Social Theory of International Politics**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wight, Colin (2006) **Agents, Structures and International Relations: Politics as Ontology**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Zehfuss, Maja (2002) **Constructivism in International Relations: The Politics of Reality**. Cambridge: Cambridge University Press.

تحلیل نظری الگوهای رفتاری آمریکا نسبت به چین

ابراهیم متقی *

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت 91/4/26 - تاریخ تصویب 91/8/30)

چکیده

الگوهای رفتاری آمریکا در قبال چین از دوران عادی سازی روابط تاکنون ترکیبی از تعامل سیاسی، همگرایی اقتصادی، به عنوان سیاست سفلی و الگوی دربرگیری استراتژیک، به عنوان سیاست والا است، برای تحلیل نظری رفتار آمریکا در قبال چین، بایستی گونه های متفاوت این رفتارها را از هم تفکیک کرد، در چارچوب روابط سیاسی- استراتژیک این پتانسیل وجود دارد که رفتار دو کشور به سمت همگرایی پیش رود یا این که به منازعه بینجامد، برای مثال، روابط آمریکا و چین بر سر مساله تایوان یک مساله غیر قابل گذشت است که در چهارچوب بازی حاصل جمع صفر قابل تحلیل است، ولی در مورد روابط اقتصادی دو کشور، اغلب تحلیل گران اقتصادی دنیا، بازی حاصل جمع غیر صفر را مرجح و عقلانی تر می دانند. زیرا هر دو کشور می توانند از مزیت های نسبی اقتصادی برای تحول بیشتر اقتصادی کشورشان سود ببرند. در این مقاله نویسنده سعی دارد تا به تشریح الگوهای رفتاری ایالات متحده در قبال چین، در چارچوب تحلیل های نظری متناسب و متداخل در فهم موضوع بپردازد.

واژگان کلیدی: الگوهای رفتاری، تعامل سیاسی، همگرایی اقتصادی، احاطه استراتژیک.

* Email: Emottaghi@hotmail.com

مقدمه

در میان تحلیل گران این اجماع وجود دارد که سیاست خارجی آمریکا در راستای حفظ هژمونی و سلطه بر جهان و به ویژه مناطق مهم آن تدوین و اجرا شده است. بایستی توجه داشته باشیم که حفظ هژمونی مسئله ای ایدئولوژیک نیست چرا که در آن همیشه نوعی محاسبات قدرت هم وجود دارد. اساساً شاید بخش عمده ای از هدف آمریکا از پی گیری هژمونی و سلطه بر جهان، حفظ نظم نوین جهانی است.

بنابراین گرچه حفظ هژمونی ریشه ای در ایدئولوژی آمریکایی دارد ولی اساساً یکی از مؤلفه های فرهنگ استراتژیک آمریکا به شمار می آید که به طور مؤثری در سیاست گذاری آمریکا بین اعضای جامعه استراتژیک این کشور وجود دارد. منظور از جامعه استراتژیک، جامعه تصمیم گیرندگان در عرصه ملی است. به زعم آمریکایی ها مقدر شده که جهان بر اساس آزادی و دموکراسی و لیبرال - دموکراسی آمریکایی اداره شود از سوی دیگر نوعی احساس خاص گرایی میان اعضای جامعه استراتژیک و در پس زمینه ذهن آمریکایی ها وجود دارد. به عقیده آن ها، آمریکا یک قدرت برتر و کشور نمونه است. اما حفظ هژمونی آن ها ریشه در مناسبات قدرت دارد و در محاسبات آمریکایی ها امکان حفظ نظم بین المللی موجود را می دهد که بیشترین منافع را به آمریکا می رساند. بنابراین یکی از ابزارهای این استراتژی، جلوگیری از ظهور کانون های قدرت در سطح جهانی و منطقه ای است. در این راستا آمریکا برای حفظ سلطه و برتری خود در منطقه آسیا و پاسیفیک استراتژی مهار چین را دنبال می کند. اهمیت این منطقه در آن است که بخش مهمی از خطوط تأمین کننده انرژی اقتصاد آمریکا و اروپا از راه های دریایی آن می گذرد. از طرفی منطقه آسیا و پاسیفیک کریدور بسیار مهم و جانشینی برای قدرت افکنی آمریکا به مناطق دیگر است که در واقع انتقال قدرت آمریکا را از سرزمین مادری به مناطق دیگر تسهیل می کند و بدون آن هرگونه جابه جایی قدرت آمریکا در سطح جهان بسیار پرهزینه و غیر ممکن خواهد بود. در نهایت

این که به دلیل ویژگی‌هایی که منطقه آسیا و پاسیفیک دارد حفظ قدرت در نظام بین الملل تا حد زیادی بستگی به حفظ ثبات در این منطقه مهم از جهان دارد.

امروزه جمهوری خلق چین به عنوان یک قدرت در حال ظهور در نظام بین المللی مطرح است. بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که دولت پکن در سال‌های آینده به یک قدرت بزرگ تبدیل خواهد شد. به عبارتی چین به عنوان یکی از کشورهای مؤثر در نظام بین المللی و نامزد ایفای نقش مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر در ساختار و پویایی‌های نظام بین الملل در هزاره سوم میلادی ارزیابی می‌شود. در مجموع توازن نظامی-هسته‌ای، قدرت اقتصادی، ظرفیت‌های سیاسی این دولت، برخورداری از حق وتو، نیازمندی‌های چین به منابع انرژی و...، ضرورت‌های توجه ایالات متحده آمریکا به روابط استراتژیک با این دولت را توجیه می‌نماید. از طرف دیگر نوع تعامل و رفتار ایالات متحده با این دولت بسیار حایز اهمیت است و بررسی آن می‌تواند پیامدهای بسیار مهمی برای دنیا و خصوصاً برای جمهوری اسلامی ایران در برداشته باشد.

با تحلیلی ژرف در نوع رفتار آمریکا با چین در می‌یابیم که سیاست مهار چین شانس برای موفقیت ندارد. این سیاست نمی‌تواند به صورت اثر بخش به اجراء درآید، حتی اگر امروزه آمریکا بخواهد چنین کاری را انجام دهد هیچ قدرت بزرگ دیگری به خواست خود در اجرای این تلاش بی‌حاصل به آمریکا نخواهد پیوست. نمونه این اقدام را می‌توان در تلاش کشورهای اتحادیه اروپا در سال 2005 برای کنار گذاشتن تحریم تسلیحاتی چین که پس از واقعه تی آن من در سال 1989 به اجراء در آمده بود- علی‌رغم میل ایالات متحده- مشاهده نمود. لذا ایالات متحده در راستای استفاده از مزیت‌های قدرت ملی و بین‌المللی چین، الگوهای تعامل سیاسی و همگرایی اقتصادی را به منظور کنترل و احاطه چین و در راستای بقای منطق قدرت هژمونیک خود در قبال این کشور اتخاذ نمود تا از تصادم منافع و خواست‌های همدیگر جلوگیری کند. (نجفی سیار، 1388: 7)

از زمان شکل‌گیری دولت کمونیست چین، استراتژی رفتاری آمریکا در قبال چین، مبتنی بر صدمه زدن و مهار چین بود. (به علت ترس از کمونیسم) نمونه این استراتژی، رشد مک‌کارتیسم در آمریکا است که به معنی باز پس گرفتن چین از دست رفته می‌باشد (اتخاذ مدل احاطه استراتژیک و یا مدل دربرگیری).

سوال اصلی مقاله آن است که الگوهای رفتاری آمریکا نسبت به چین کدامند؟ در پاسخ می‌توان این فرضیه را مطرح نمود که واکنش‌های نظری ایالات متحده در قبال چین بر اساس الگوهای رفتاری ذیل می‌باشد:

1- تعامل سیاسی^۱

2- همگرایی اقتصادی^۲

3- احاطه استراتژیک^۳*

برای بررسی و فهم دقیق این متغیرها و چگونگی تأثیرگذاری آن بر روابط دو کشور، برآن شدیم تا الگوهای نظری ذیل را که تشریح‌کننده اصول حاکم بر این متغیرهاست، تحلیل و واکاوی نماییم و سرانجام بهترین گزاره مفهومی را در الگوهای رفتاری ایالات متحده با چین ارائه کنیم.

الگوی ضرورت افزایش قدرت برای حفظ توازن و تعادل^۴

قانون آهنین تئوری سیاسی و تاریخ بر این نکته انکارناپذیر تأکید دارد که با توجه به ماهیت طبیعت بشر و کیفیت الگوهای قدرت در سطح سیستم، استعداد وسیعی برای

1. The Political Engagement

2. The Economic Convergence

3. The Surrounding strategic

* این نوع استراتژی به معنای هنر و علم به کار بردن قدرت ملی در تمام شرایط، به منظور دستیابی به مقاصد امنیت ملی، از طریق کنترل موثر و مطلوب دشمن، با توسل به تهدید استفاده از نیرو، فشار غیر مستقیم، دیپلماسی، حيله و نیرنگ و سایر وسایل قابل تصور انجام می‌گیرد.

4. Balance and Check

شکل گیری مناقشه وجود دارد. کشورها به عنوان مطرح ترین و تعیین کننده ترین بازیگران صحنه بین المللی به ضرورت تفاوت های ساختار سیاسی، بهره مندی متفاوت از منابع انسانی، مادی و روانی، موقعیت جغرافیایی غیر یکسان، ذهنیت متفاوت و متمایز فرهنگی حاکم در بین تصمیم گیرندگان و حافظه تاریخی به شدت غیر همسو، به تعریف متفاوت از منابع می پردازند. آن چه مسلم به نظر می رسد این نکته است که در آینده نه چندان دور به جهت رشد سریع اقتصادی، چین در موقعیتی قرار خواهد گرفت که به یک هژمون منطقه ای و به دنبال آن یک بازیگر مطرح و قدرتمند در صحنه جهانی تبدیل خواهد شد.

با افزایش قدرت چین که به دنبال دستیابی به توانمندی های اقتصادی حادث خواهد شد، برابری نیروها در منطقه شرق آسیا و در مدت زمان دیرتری در آسیا و سرانجام در صحنه جهانی بر هم خواهد خورد؛ توازن «سیاستی برابر کننده است که برای بهبودی توانایی ها در پیاده سازی مأموریت های نظامی طراحی می گردد، به منظور این که بازدارندگی یا شکست نظامی دولت های دیگر تحقق یابد» (Vasquez and Elman, 2003: 88). گروهی بر این اعتقادند که توازن سیاسی آگاهانه است و با توجه به نیت و بر اساس یک سری محاسبات به شدت صورت می پذیرد که مهمترین آن حفظ بقا است. (ibid:55) بازیگری که به توازن می پردازد نه تنها از منافع خود دفاع می کند بلکه در صدد است امنیت را به عنوان یک کالای عمومی برای تمامی بازیگران سیستم از طریق متوازن کردن تحقق دهد. (Gulick, 1967: 65). گروهی نیز این باور را دارند که توازن به عنوان یک سیاست به طور خود کار حادث می شود و فدای خواست و نیت بازیگران است و سیستم در جهت توازن آن را اعمال می کند و بازیگران مطرح و اصولاً بازیگری که آن را پیاده می سازد، به ضرورت آن تن در می دهد (Hoffman and Fiddler, 1991: 123). با در نظر گرفتن موقعیت آمریکا، این انتظار از امریکا می رود که به توازن هر بازیگری که انباشت قدرتش توازن

سیستم را به خطر می اندازد، اقدام کند. «ایالات متحده آمریکا نقش کلیدی در به وجود آوردن توازن در بین ملت ها بازی می کند» (Ibid: 124). با توجه به این که توازن قوا^۱ یکی از قوی ترین مفاهیم در ادبیات روابط بین الملل است، این موضوع که چرا آمریکا باید به توازن با چین پردازد، کاملاً از غنای تئوریک برخوردار است. با توجه به این که قدرت برتر و کشوری که تحت چالش بوسیله چین قرار خواهد گرفت، ایالات متحده آمریکا خواهد بود، شکل گرفتن رقابت گسترده و مناقشه را باید بین دو کشور انتظار داشت.

در چارچوب تئوری نواقعه‌گرایی^۲ کنت والتز، توازن یک الزام سیستمی است که آمریکا باید آن را جهت دفاع از خود و نظم جهانی به عنوان یک کالای عمومی ارائه دهد. «همان طوری که طبیعت خلأ را نفی می کند، سیاست بین الملل نیز خلأ را جایز نمی شمارد». ریمون آرون^۳ در بخشی از کتابش به عنوان رفتارشناسی تجویزی، در قالب نظریه پردازی خودش معتقد است که «نظم بین المللی نتیجه متوازن شدن نیروهای پشتیبان سیستم با نیروهای طالب دگرگونی سیستم است» (Viorst, 1970: 343)، در چنین شرایطی آمریکا بایستی برای جلوگیری از تنش در سیستم جهانی و حفظ توازن از میزان تسلیحات خود بکاهد، از مژنونین بودن به نیت بد دست بشوید و اندیشه‌های حقوقی و اخلاقی واحدی را محترم بشمارد.

قطع نظر از ارزشمندی این هدف، آرون همچنان معتقد است که چنین جهانی برای بشر دست نیافتی است و تهدید به کاربرد زور یا به کارگیری عملی آن در جهان، به شکلی که اکنون رواج دارد مبنای نهایی حفظ کثرت سیاسی^۴ در برابر تهدید توتالیتاریسم جنگ طلب را فراهم می آورد (Ibid, 1970: 343).

1. Balance Of Power.

2. Neo Realism

3. Raymond Aaron

4. Political Pluralism

پرواضح است که هر زمان دولت‌ها با انباشت قدرت رقیب غیر متوازن شوند، تلاش خواهند کرد که قدرت خود را افزایش دهند یا این که با دیگران متحد شوند تا توزیع قدرت بین المللی را متوازن کنند، به همین روی است که آمریکا مجبور است در جهت مبارزه با چالش چین که ناشی از قدرت نظامی این کشور، بدنبال توسعه و رشد اقتصادی شتابان حادث خواهد شد، به سیاست توازن قوا متکی شود (دهشیار، 1386:45).

دو راه برای توازن اجتناب ناپذیر افزایش قدرت چین که توازن منطقه‌ای و جهانی را به ضرر آمریکا بر هم خواهد زد، وجود دارد؛

1- آمریکا می‌تواند به توازن داخلی متوجه گردد و چالش چین را مهار کند.

2- به توازن خارجی متوسل شود و ظهور چین را متوازن کند.

از نظر کنت والتز چون توازن، سیاستی خودکار است و الزامات سیستمی آن را طلب می‌کند، پس آمریکا چاره‌ای جز توازن با چین ندارد، جدا از اینکه رهبران این کشور چه چارچوب‌های فکری را بهترین بدانند (همان:44).

الگوی رفتاری آمریکا با چین به شرایط بین المللی، موقعیت و پایگاه جهانی آمریکا، ارزش‌های رهبران این کشور و شرایط داخلی بستگی دارد و در این راه متغیرهایی همچون کیفیت تکنولوژی، موقعیت بین المللی کشور‌های برتر، سطح رشد توسعه اقتصادی و ظرفیت‌های نظامی، به محاسبه و ارزیابی در می‌آیند.

الگوی رفتاری حفظ توازن به ضرورت ترس

این نظریه که بر اساس رفتار حفظ توازن به طور خودکار و یا بر طبق محاسبات بازیگر، هر زمان که قدرت دیگر بازیگران افزایش می‌یابد، ایجاد می‌شود، نظریه‌ی حاکم در روابط بین المللی است (همان:46)، اما اینکه آمریکا تنها به ضرورت افزایش قدرت نظامی چین که بدنبال صعود اقتصادی این کشور ایجاد می‌شود، باید به توازن

بپردازد، برای بسیاری مجاب کننده نیست.

در چارچوب تئوریک کنت والتز آن چه، صرفاً توازن را ضروری می سازد افزایش قدرت است و بازیگران سعی می کنند با تاکید بر اهمیت و فایده های نسبی، آن چه را که خود تحصیل می کنند در مقایسه با رقیبانشان مورد ارزیابی قرار دهند (قوام، 1382: 364). طبق این نظریه، ثبات سیستم بستگی وافر دارد به توازن نیروها و قدرت های محافظه کار و نیروهای تجدید نظر طلب، به عبارت دیگر کشورهای محافظه کاری که خواهان حفظ وضع موجوداند شیران روابط بین الملل هستند؛ در حالی که دولت های تجدید نظر طلب که گرگ های سیستم محسوب می شوند خواهان بر هم زدن توازن می باشند (دهشیار، پیشین: 46).

اما اینکه آمریکا تنها به جهت افزایش قدرت چین به توازن این کشور بپردازد چون چالشی برای وضع موجود خواهد بود برای بسیاری قابل توجیه نیست. توسیدید در چهار قرن قبل از میلاد نوشت: «آنچه جنگ را غیر قابل اجتناب کرد، رشد قدرت آتن و ترسی بود که این موضوع برای اسپارت ایجاد کرد» (همان: 46).

در چهار چوب نظری استیفن والت آنچه توازن را ضروری می سازد صرف افزایش قدرت چالشگر نمی باشد، بلکه ماهیت قدرت در حال صعود کشور است، پس از نظر والت آنچه مهم است نیاتی است که صاحبان قدرت به نمایش می گذارند.

آنچه به توازن ضرورت می دهد وجود نیت خصمانه و به عبارتی تلاش برای جایگزینی قدرت برتر است. قدرت فزاینده چین از نظر آمریکا از نقطه نظر تئوری والت هنگامی ضرورت توازن پیدا می کند که رهبران چین در صدد برآیند که به منافع ملی آمریکا صدمه بزنند و یا اینکه نظم آمریکایی حاکم بر نظام بین الملل را به چالش خصمانه بکشانند، پس استیفن والت برخلاف کنت والتز که صحبت از توازن قوا می کند؛ تاکید بر توازن وحشت دارد، آنچه توازن را ضروری می سازد ترس یا وحشت از نیت

¹. Revisionist States.

بازیگر بهره مند از قدرت است (همان: 47). از نظر والتز، این میزان قدرت است که ضرورت رفتار موازنه را ایجاد می کند، در حالی که از نقطه نظر والت، علت انباشت قدرت، این ضرورت را ایجاد می کند که باید به دنبال توازن رفت. مطابق تحلیل والت، رفتار تمایل به سمت موازنه آمریکا زمانی بود که قدرت چین چالشگر شد، برای مثال از آخرین سال های سلسه پنگ در اواخر قرن شانزدهم تا شکل گیری چین مدرن، این کشور در رابطه خود با کره، ژاپن، ویتنام و دیگر کشورهای شرق آسیا اقداماتی را انجام داده که منجر به حساسیت نسبت به افزایش قدرت مخرب چین گشته است.

الگوی دستیابی به موازنه به ضرورت ثبات هژمونیک^۱

هژمونی و سیاست خارجی آمریکا

هژمونی اصطلاحی است که در اندیشه سیاسی معاصر با نام آنتونیو گرامشی^۳ پیوند دارد. این اصطلاح کلیدی در باور گرامشی به شیوه ای اشاره دارد که بوسیله آن طبقه مسلط از طریق وعده ها و برخی اتحاد ها با طبقات فرودست، رضایت مردم را به حکومت جلب و آن را در یک قالب اجتماعی با ثبات حفظ می کند (Grimace, 1981: 34). به باور گرامشی نیروی طبقه مسلط تنها به دست دولت و قوه مجریه تضمین نمی شود، بلکه برای استمرار سلطه باید به نهاد های معنا ساز نظیر مطبوعات، مدارس و یا نهاد های ورزشی نیز متکی بود. هدف از هژمونی، رضایت شهروندان با رفتارهای سلطه گرایانه طبقه مسلط است و برای تحلیل هژمونی باید به تحلیل کارکردهای نهادهای فرهنگی پرداخت (قادری، 1379: 101-102). در همین حال در حوزه نظریات روابط بین الملل به گونه ای از سلطه اشاره دارد که مبتنی بر رضایت زیردستان است (Mearsheimer, 1994: 31-32). گرچه هژمونی در بحث های

1. Hegemonic Stability Theory

2. Hegemony

3. Antonioniu Grimace

تئوریک، مستلزم یک مفهوم بحث برانگیز است، این توافق وجود دارد که هژمونی، مستلزم یک پشتوانه مادی (منابع کافی قدرت) است که در حال حاضر تنها ایالات متحده واجد آن است. شاید تعریف مایکل کاکس، که هژمونی را انباشت منابع قدرت فوق العاده و کاربرد آن با هدف رهبری بین‌المللی می‌داند، بتواند مناسب‌ترین توصیف از واژه هژمونی تلقی شود. (Cox, 2002: 55).

از منظر تاریخی اروپایی‌ها معتقد که ایالات متحده پس از پایان جنگ جهانی دوم نقش هژمون لیبرال را ایفا نموده است و این نقش همواره بایستی احیاء شود. به باور اروپایی‌ها، تحقق این هژمونی مستلزم ایجاد نهادهایی است که قواعد آن‌ها برای همه بازیگران بین‌المللی لازم الاجرا باشد. در این راستا ایالات متحده نیز ضمن نهادسازی و ایجاد رژیم‌های بین‌المللی کوشید تا چهره یک هژمون لیبرال را نشان دهد که از انواع قدرت‌های هژمونیک دیگر متفاوت است. در واقع ایالات متحده حاضر شده بود به خاطر ایجاد نظم چندجانبه لیبرالی حتی محدودیت‌هایی برای یکجانبه‌گرایی خود قائل شود. شاخصه ویژه این هژمونی، همگرایی بازیگران دیگر، از جمله چین در نظم جهانی و ارزش‌های مطلوب هژمون بود (Puchala, 2005: 571). هژمونی آمریکا یک چارچوب سازمانی دارد و نسبت به مخاطبانش چهره‌های متفاوتی از خود نشان می‌دهد، به گونه‌ای که در قبال متحدان، خیرخواه؛ برپایه اجماع و قدرت نرم؛ و در قبال دشمنان، خشن و برپایه منابع سخت و حتی با سیاست‌های امپریالیستی مواجه می‌شد (Ibid: 57).

به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، نقش هژمون لیبرال که ادعا می‌شود سیاست آمریکا پس از 1945 مبتنی بر آن بوده است، ریشه در سه اصل دارد:

- 1- روابط مبتنی بر همکاری با دیگر قدرت‌های عمده جهانی به شکلی که آن‌ها انگیزه برای به چالش کشیدن رهبری آمریکا و بهم زدن موازنه قوا نداشته باشند.
- 2- آمادگی برای مداخله نظامی جهت حفظ نظم بین‌المللی حتی اگر منافع ملی آمریکا به طور مستقیم از آن متأثر نشده باشد.

3- ترجیح سازوکارهای چند جانبه به شکلی که کشورها فرصتی برای طرح منافع و دیدگاه های خود داشته باشند و خود نیز قواعد چند جانبه بین المللی را مراعات نمایند. (Hendrickson, 2005: 22). با این وجود روشن است که سیاست خارجی آمریکا حتی قبل از روی کار آمدن بوش پسر نیز با این آرمان اروپایی ها منطبق نبوده است و حتی در دولت کلینتون به رغم تلاش برای نمایش رهبری آمریکا به عنوان هژمونی لیبرال، گرایش به استراتژی های یک جانبه مشهود بود. به عبارت بهتر برخلاف نقش آمریکا به عنوان هژمون لیبرال، در دولت بوش پسر شعار جنگ جهانشمول علیه تروریسم به تعریف و اجرای یک پارادایم جدید استراتژیک مشروعیت بخشید؛ این پارادایم جدید که با حمله به عراق تکمیل شد در عین حال مشکلات و پیامدهای فراوانی برای ایالات متحده به همراه داشت. به عبارت بهتر این حمله نشان داد که ایالات متحده در معرض وسوسه هایی که قدرت های بزرگ بارها در طول تاریخ در مقابل آن تسلیم شده اند، یعنی وسوسه استفاده پیشگیرانه از قدرت نظامی برای از بین بردن تهدید های بالقوه آینده و تلاش برای استقرار امنیت مطلق، قرار گرفته است (snyder,2003:29).

با توجه به هزینه های جنگ آمریکا در عراق و افغانستان و کسری بودجه عظیم این کشور برای اجرای پروژه های یکجانبه گرایانه اش و عدم همراهی کشور های بزرگ با این گونه سیاست ها، برخی از اندیشمندان بر این باورند که پروژه عراق هم نقطه اوج و هم نقطه بحران پارادایم جدید سیاست خارجی آمریکا است. بر این اساس عده ای از تحلیل گران به این نتیجه رسیده اند که آمریکا یک هژمون فربه و در حال نزول است. و دیگر قادر نخواهد بود از سرنوشت قدرت های هژمونیک سابق - همانند بریتانیای یک قرن پیش - بگریزد.

چیستی نظریه ثبات هژمونیک

تئوری ثبات هژمونیک در روابط بین الملل، از زیر شاخه های مکتب رئالیسم است که طبق آن، جریان منظم و با ثبات اقتصاد بین المللی مستلزم مدیریت یک قدرت برتر است. قدرت برتر یا هژمون از یک سو داراری بزرگترین وقوی ترین قابلیت دهی اقتصادی همراه با سطح بالایی از نیروی نظامی و نفوذ ایدئولوژیک است و از سوی دیگر مروج فعال اقتصاد لیبرال در عرصه بین الملل می باشد. طبق تئوری ثبات هژمونیک، از آنجا که عرصه روابط بین الملل، عرصه رقابت و نزاع دولت ها (دولت - ملت ها) برسر قدرت است و همچنین از آنجا که قدرت پدیده ای نسبی است، جریان آزاد اقتصاد بین الملل نیز تابع معادلات قدرت است و بادست نامرئی تحقق نمی یابد، مناسب ترین نوع توزیع قدرت نیز توزیع هژمونیک آن است، به گونه ای که قدرت هژمون ضمن جلب رضایت دولت های ضعیف تر بالأخص قدرت های درجه دوم، به اعمال مقررات اقتصاد لیبرال نیز می پردازد. در تاریخ اقتصاد سیاسی بین الملل، نظم مورد نظر این تئوری دو بار یعنی نیمه دوم قرن نوزدهم به رهبری بریتانیا و پس از جنگ جهانی دوم به رهبری ایالات متحده، تحقق یافته است.

برپایه نظریه ثبات هژمونیک، ایجاد ثبات جهانی مستلزم ثبات دهنده ای است که نیروی هژمونیک داشته باشد. رهبر هژمون در جهان باید دارای شرایطی باشد که مهمترین آنها عبارتند از:

- 1- ترویج اقتصاد لیبرال در برابر اقتصادهای حمایتی.
 - 2- کنترل بر مواد خام بازار، سرمایه و نرخ ارز.
 - 3- کنترل بر تسلیحات متعارف و غیر متعارف در جهان.
 - 4- تمسک به آرمان های جهانی نظیر؛ حقوق بشر و دموکراسی (قنبرلو، 1384: 19-20).
- ثبات هژمونیک، نظریه است که اقتصاد بین الملل را با اتکای به قابلیت ها و اهرم های هژمون تحلیل می کند. هرچند که مفاهیم و مباحث این نظریه به انحنای مختلف از سه مکتب اصلی اقتصاد سیاسی بین الملل یعنی رئالیسم، لیبرالیسم و مارکسیسم تأثیر پذیرفته